

دسته سوومی ها

صدیقه نجفی فرداد

ای ابر توفنده باران‌زا، برای دشت بی‌آب! ای تکیه‌گاه محکم و رفیع در برابر مصائب! وقتی در صداقت دستان تو گم می‌شوم، تصویر روشنی از آفتاب هزاره عشق در چشمانت ترسیم می‌شود. من می‌خواهم در چمنزار چشمان صداقت قدم‌زده و نجابت را از درون عاری از هرگونه ناپاکی تو به زنجیره تصویر بکشم و نقطه عطف خنده‌هایت را به رشته تحریر درآورم. من ترا از پشت شیشه‌های ترک‌خورده روزگار، در پس هاله‌هایی از درد نهان، می‌نگرم که دامن پر غرورت، موسیقی بلند عشق است. تو مأمن احساس لطیف منی که مرا به سوی نور هدایت می‌کنی. ای موهبت الهی! دستان تاول‌زده‌ات برایم حکم یک سرپناه را دارد. تو در برابر طوفان درد و مشکلات، هرگز تسلیم نشدی و در هجوم وحشی باران، آلاچیق عشقمان را رها نساختی. پشت من، همیشه از دعا‌های خدایی و مناجات شبانه‌ات گرم است. آبشار پاکی و ای سرشار از تداوم خوبی‌ها، اکنون به راز بلند قامت خمیده‌ات پی برده‌ام چرا که در زیر چکمه‌های سرد اهریمن بد زمان بازهم مادر مانده‌ای. ای کیمیای سعادت! ترا در میان شعله‌های سوزان آتش برای نجات فرزندت دیده‌ام. دیده‌ام ترا در قعر آب‌هایی پس درشت دیده‌ام که برای ماندن و بودن حجاب، به دنبال روسری آبی طفلت که در آب افتاده، دست و پا می‌زنی. ترا کنج آن زیرزمینی نمناک اجاره‌ای به پشت دارهای قالی دیده‌ام که شب و روزت یکی شده‌اند تا جای خالی چیزی به نام پدر احساس نشود. ترا بسیار دیده‌ام. جاهایی که با هم هرگز یکی نبودند ترا دیده‌ام کنار پنجره بالای سر فرزند بیمار که آنقدر در خود غرق بودی که آمدن سحر را هیچ‌گاه نفهمیدی. گوشه حیاط همسایه دیده‌ام که چه مظلومانه رخت می‌شویی.

ترا دیده‌ام روبروی حلقه فرزندت در حالی که صبر از دیدن شما سربزه زیر انداخته و خاموش ایستاده است. ترا دیده‌ام که محمد را دیدی، باور کردی و از همه چیز فقط به خاطر هدف او گذشتی.

ترا دیده‌ام روبروی خیمه‌گاه که ناله‌کنان اما از ته دل محکم و صبور منتظر سیراب شدن کودک ۶ ماهه‌ات هستی که چه زیبا سیراب شد و تو مرکز «چرا» در این حکم الهی نیاوردی.

ترا دیده‌ام که نیل به تو افتخار می‌کرد وقتی به فرمان الهی فرزندت را به امانت به او سپردی.

ترا در میان صفا و مروه دیده‌ام، بزرگ به اندازه تمام صحراهایی که روی این زمین زندگی می‌کنند.

ترا دیده‌ام که علی علیه السلام را در میان کعبه به دنیا آوردی و چه نیکو مولودی که تا به حال هیچ قلمی وصف او را نتوانسته است.

محمد‌ها، علی‌ها، فاطمه‌ها، حسن‌ها و حسین‌ها، زینب‌ها، همه این‌ها را دیده‌ام که تو پرورنده‌ای. من دیده‌ام که امام عصر را تو به این عصر هدیه کردی.

با این‌که همه چیز این دینا مجاز است و مجاز را نباید که عاشق شد اما وقتی به اسم بلند تو می‌رسم مادر، عشق روی تمام سلول‌های بدنم می‌نشیند و از تو می‌گوید.

حالا دیگر می‌توان باور کرد که انسان‌ها سه دسته‌اند که من سال‌هاست باور کرده‌ام. انسان‌ها یا مردند یا زنند یا مادرند که دسته سوم از بالا هم آسمان آسمان بالاترند.

تقدیم به: مقام رفیع مادر